

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

چند و چون چهار سال به هدر رفته

خرداد 1388 می توانست نقطهء عطفی باشد و جنبش سبز همچون شهابی ثاقب وجدان های آدمیان را سوخته و خط انداخته باشد؛ با این گوشزد مؤکد که شما چهار سالی دیگر وقت دارید تا آتش پنهان شده در زیر خاکستر را شعله ور کنید، جوانی را به خیابان بازگردانید و، با فرارسیدن مهلت انتخابات خرداد سال 1392، نهادی را ساخته باشید که بتواند در برابر کل رژیم بایستد و به جهانیان نشان دهد که ایرانیان گزینه های امروزی و متمدن و صلح جو و خردمدار نیز در آستین دارند. و اینک آن مهلت چهار ساله، که سرآمده...

esmail@nooriala.com

چهار سال پیش، با ناباوری از این همه بخت بد، به سی سالگی حکومت اسلامی و ضد ایرانی. مسلط بر کشورمان رسیدیم؛ ناباور از اینکه چنین حکومت نابهنگام و قرون وسطائی توانسته است، با سه دهه حکومت، تقریباً سه نسل از مردم کشورمان را به بند تحقیر و سرکوب و فقر و فحشا بکشد و هنوز سرپا مانده باشد. و با همان ناباوری نیز بود که به مقطع بیست و دوم خرداد چهار سال پیش رسیدیم که در آن آتشفشان خاموش مردم شعله کشید و گوهر مذاب اش در خیابان ها جاری شد، از میان خون و گلوله گذشت، جان های جوانی را به مرگ نابهنگام سپرد، ارواح نوشکفته ای را به شکنجه و تجاوز؛ و آنچه از پس خود باقی نهاد طنین رسای فریادی بود که خواستار «جمهوری ایرانی» بود و از «جانم فدای ایران» حماسه می ساخت و، غوطه خورده در رنگ سبزی که نشان از خرمی های جوانی داشت، در سالگرد انقلاب شوم اسلامی همان سال به سکسکه افتاد و خاموش شد.

خرداد 1388 می توانست نقطهء عطفی باشد و جنبش سبز همچون شهابی ثاقب وجدان های آدمیان را سوخته و خط انداخته باشد؛ با این گوشزد مؤکد که شما چهار سالی دیگر وقت دارید تا آتش پنهان شده در زیر خاکستر را شعله ور کنید، جوانی را به خیابان بازگردانید و، در مهلت انتخابات خرداد سال 1392، نهادی را ساخته باشید که بتواند در برابر کل رژیم بایستد و به جهانیان نشان دهد که ایرانیان گزینه های امروزی و متمدن و صلح جو و خردمدار نیز در آستین دارند.

و اینک آن مهلت چهار ساله، که سرآمده و قاضی تاریخ، از راه نیامده، به تلخی می پرسد که آیا

ما از دقایق این سال های دلشکن استفاده کرده و به ساختن آن نهاد آرزوئی نائل شده ایم؟؛ همان نهادی که بتواند صرفاً در سکوت و بی حرکتی به تماشای انتخابات سال 92 ننشیند، گلوی بلند آواز ملت جوانی باشد که چهار سال پیشتر سخنگوی قابل اعتمادی نداشت و، در بی جرأتی و سازشکاری رهبرانی قلابی، به سرکوب شدن تن داد؟

باور کنید که من، در عمر هفتاد سالهء خود، هیچ مهلتی را همچون این چهار ساله «هدر رفته» ندیده ام و بابت این ائتلاف وقت کاهلانه هیچگاه چنین غمزده نبوده ام. هرچه به خرداد ماه سال کنونی نزدیک می شویم بیشتر از خود می پرسم که چرا نشد؟ چه کس مقصر بود؟ چه کاری می توانستیم بکنیم که نکردیم؟ و سرچشمهء این زهرآبیه بی تصمیمی و به تماشای نشستن وضع موجود در کجا است؟ چهار سال مهلت کمی نیست، مهلتی که با صدور فرمان ملتی جوان و سبز و رزمنده آغاز شده بود: «ما

که در زیر آسمان بلند کشورمان اسیر تیر و شلاق و قهان و شکنجه ایم از شما نشستگان بر ساحل امن خارج کشور توقع داریم که بجای ما به سخن و حرکت درآئید و قصهء پر غصهء زندگی عسرت بارمان را برای جهانیان بازگو کنید و به ما نیز این اعتماد و جرأت را بازگردانید که پشت مان را خالی نخواهید کرد و ما را بغریب به خانه هامان بر نخواهید گرداند و، در برابر این اوباش رنگارنگ ایدئولوژی زده، بدیل و جایگزینی را خواهید ساخت که چون عفو عمومی دهد، یا به تحریم انتخابات حکم کند، و یا هدایت مقاومت های مدنی را بر عهده گیرد، راهپیمائی بی بازگشت نسل نو نیز، به سوی برپاداشتن ایرانی سکولار دموکرات و بی تبعیض، آغاز شود».

و پاسخ ما به آنان چه بود؟ هر یک از ما یا خود را به تنهائی رهبر دانستیم و خواستیم تا نهاد جایگزین بر حول محور «ما» ساخته شود، و چون دیگران از این «فردمحوری» تن زدند آنان را به شکستن امکانات و خیانت به «مأموریت» متهم کردیم؛ و یا بر اختلافات کهنه ای که هرگز در فضای خارج کشور قابل حل و فصل نبودند پرداختیم و پای فشردیم، و تن به اتحاد بر اساس اصول و باورهای مشترک ندادیم. اگر جمهوری خواه بودیم از پادشاهی خواه گریختیم، اگر پادشاهی خواه بودیم کوشیدیم تا طرفداران جمهوری را تحقیر کنیم، اگر عضو احزاب به اصطلاح «ملیتی» بودیم از هم اکنون، اگر راه تجزیه را در پیش نگرفتیم، به زبان عهد استالین، خواستار استقلال و خودمختاری و حق تعیین سرنوشت خود شدیم و به پژواک صداهاى راه حل جوینده بی اعتنائى کردیم و یا، اگر به گوناگونى فرهنگى و زبانى و مذهبى و قومى ساکنان ایران بی اعتقاد بوده و همه را فقط در زیر سقف «ایرانیت متمرکز» خواستیم، جق طلبانه تبعیض زده را به تجزیه طلبى متهم ساختیم؛ هر یک بصورتى بر طبل تفرقه و خودمدارى ملال انگیز و تن زدن از خرد سیاسى کوبیدیم؛ چندانکه چون مهلت چهار ساله به سرآمد، ما از همیشه پریشان تر و متفرق تر بودیم، با اردوگاه های از همه جدا و پرچم های مندرس بازمانده از نبردهای نیم قرن پیش.

حریف اما دست ما را خوب خوانده بود؛ از همان آغاز؛ و حتى بسا پیش از آن.

مگر دومین رهبر این حکومت خونریز نبود که هم از آغاز دوران حکومت خویش، و در تحلیل آنچه در شکست جوامع استبدادی گذشته رخ داده بود، اظهار داشت که «هر حکومت را آلترناتیو اش می شکند و برنامهء ما جلوگیری از پیدایش آلترناتیوی در برابر حکومت ایدئولوژیک خویش است»؟

مگر دستگاه امنیتی و اطلاعاتی همین رژیم نبود که در هر گوشه ای نفوذ کرد، در داخل قهرمان ساخت و به خارج تحویل داد، هدایت کار اتحاد اپوزیسیون را خود بر عهده گرفت، مبارزان را در درگیری های لفظی و فکری خرده پا گرفتار کرد و کوشید تا در مهلت چهار ساله ای که دارند چیزی در خور آینده بسازند؟

آری، او بود که مردگان پنجاه ساله مان را زنده کرد و دعوای ایشان را به اختلافات امروز ما مبدل ساخت.

او بود که روند اتحاد و ائتلاف و شورا سازی را خود اداره کرد، هر کجا که توانست دل ها را از هم دور ساخت، قرارها را به تأخیر کشاند، همدلی ها را از درون تهی کرد، و همهء ما را از هم ترساند.

هم او بود که از یکسو، فریبکارانه و ترساننده، از حضور و نفوذ لشکر سی هزار نفری خود در میان اپوزیسیون خارج کشور دم زد و، از دیگر سو، از زبان خودمان به یکدیگر تهمت و افترا بست آنگونه که ما هر یک دیگری را وابسته و جاسوس دیدیم و در پس هر سخن و قدمی توطئه ای را علیه کشورمان یافتیم و، زرغ نکرده، به افشایش قیام کردیم..

و اینگونه است که اکنون، در پایان آن مهلت چهار ساله برای تجمع سکولار دموکرات ها در زیر پرچمی واحد، و کوشش برای برپا داشتن یک آلترناتیو قابل اعتماد، در جغرافیای گسترده اپوزیسیون تنها چادرهای ژنده و پاره پورهء گروه هائی سیاسی به چشم می خورند که ترجیح داده اند حکومت اسلامی بماند مبدا که حریفان عقیدتی شان به قدرتی دست یابند.

اکنون انتخابات 92 هم دیگر چندان دور نیست و اپوزیسیون حکومت اسلامی، متأسفانه، یک سانتیمتر هم از آنجا که چهار سال پیش بود بجلو نخزیده است. صحنه همچنان برای جولان حکومت و برگزاری انتخاباتی به دلخواه اش آماده است بی آنکه عاملی با نام «خارج کشور» بتواند در آن تأثیری بگذارد.

اما اگر ما از آنچه در چهار سالهء گذشته درسی در خور روزگار نگرفته ایم، رژیمی که از آن بیزاریم از حوادثی که بر آن گذشته است راهکارهای فراوان به دست آورده که چند تائی از آنها را در اینجا بر می شمارم:

1. جنبش سبز به رژیم فهماند که قبل از هرچیز باید از پیدایش حریفی تازه نفس در کار انتخابات جلوگیری کند. در این مورد، مطالبی را به اشاره در بالا گفتم و معتقدم که رژیم موفق هم شده است تا، با استفاده از ساده لوحی، خودمحور بینی، و وسوسه های قدرت در شخصیت آدمیان، در خارج کشور به اعتبار سرمایه های ملی سیاسی اپوزیسیون لطمهء جدی وارد کند و نگذارد که در این فرصت چهار ساله در اردوگاه اپوزیسیون اجماع نظری بوجود آید. در این مورد، آینده ای نه چندان دور به من اجازه خواهد داد که صریح تر از اینجا بگویم و بنویسم.

2. رژیم دید که اگرچه می تواند مردم را با سرکوب به خانه هاشان برگرداند اما در انتخابات آینده قادر نخواهد بود همان ها را دیگرباره و به آسانی از خانه بیرون کشد. قیمت بیرون آوردن موسوی و کروبی از حصر خانگی نیز زیاد بود و بخصوص مردم را جری می کرد. در این چهار سال، علیرغم همهء اختلافات داخلی که همچون خوره به جان حکومت افتاده بود، و نیز برخلاف این واقعیت که رژیم در جریان جنبش سبز با اصلاح طلبان معتقد به قانون اساسی بد تا کرده بود، رفته رفته این فهم بر تصمیم گیران غالب شد که این دو جناح، همچون همیشه، بهم وابسته اند و سرنوشت شان بهم گره خورده است. اصلاح طلبان قادر به خروج از چهارچوب حکومت اسلامی نیستند و اصلاحات شان نمی تواند شامل نهادها و روندهائی همچون ولایت فقیه و نظارت استصوابی شورای نگهبان باشد و بنیاد گرایان نیز چنین تشخیص دادند که اگر اصلاح طلبان به این دو نهاد کاری نداشته باشند می توان با میدان دادن و حتی میدان سپردن به آنها از مخمصه خارج شد.

3. اصلاح طلبان نیز در جریان جنبش سبز خطرات «ساختار شکنی» را به چشم خود دیدند و بیش از پیش دریافتند که در ایران بدون حکومت اسلامی جای چندانی برای قدرت گرفتن و امتیازات داشتن ندارند. پس، ادبیات آنان نیز رفته رفته تغییر کرد و جمع شان کوشید تا در چهارچوب همین حکومت اسلامی جایی برای خود بیابد. بخصوص که مسئله اصلاح طلبان هیچوقت و واقعاً «اصلاح رژیم» نبود بلکه کوششی محسوب می شد برای زدودن خطر سقوط رژیم به چاله بی کله گی و حماقت ها و افراط های بنیادگرایان.

4. پس از جنبش سبز، عامل احمدی نژاد نیز ماهیتی دیگر بخود گرفت. تمایل به بازگشت به عوالم انقلابی مورد انزجار مردم جای خود را به کوشش برای دور شدن از آن عوالم داد. «ایرانیت» در مقابل «اسلامیت» ظهور کرد، و جا گرفتن چفیه و عقال فلسطینی بر گردن سربازی که نقش کوروش بزرگ را بازی می کرد نشان از زاده شدن پدیده حرامزاده ای داشت که می خواهد از آنچه بر زبان جوانان جنبش سبز جاری شده بود نتیجه ای به سود نوعی حکومت اسلامی جدید بگیرد؛ حتی اگر این اقدام موجب سلب اختیارات روحانیت و جانشین کردن حکومتی نظامی مدار بر جامعه باشد.

5. این نکته را روحانیت و قشر آقازاده ها و وابستگان اش نیز دریافتند و در پی یافتن راه حلی در این مورد شدند. از دیگر سو، همین «عامل احمد نژادی» به بنیادگرایان و اصلاح طلبان کمک کرد تا قدر همدیگر را بیشتر بدانند و خطر مشترک از دست دادن امتیازاتی سی ساله را حس کنند. یعنی همین عامل بود، که سالی از فروکش جنبش سبز نگذشته، راه را بر نزدیکی های عملی و سیاسی دو قشر بنیادگرا و اصلاح طلب گشود. اصلاح طلبان در دامن ولی فقیه مأمن امنی، به دور از خطر احمدی نژادی شدن رژیم، یافتند و ولی فقیه نیز دید که کلید گشودن قفل آشتی با مردم و با قدرت های جهانی در دست اصلاح طلبان است. بخصوص که اصلاح طلبان می توانند، بخاطر ظاهر مخالف خوان خود، چنین وانمود سازند که برخلاف اراده ولی فقیه نیز عمل می کنند، اما و در واقع، بار آبروریزی انصراف از «حق مسلم هسته ای» را خود بدوش یکشند و بدینوسیله از فشار انزوا و تحریم بین المللی بکاهند.

6. از میان مجموعه عوامل بالا است که یکباره چهره سید محمد خاتمی اهمیتی بسیار بیش از آنچه که پنداشته می شد پیدا می کند. در میان نامزدهای انتخاباتی بنیادگرایان کسی نیست که بتواند، در میان مردم ایران و جهان، خاطره ای نوستالژیک بیافریند. خاتمی بهر حال رئیس جمهور «دوره اصلاحات» و «گفتگوی تمدن ها» و «عذرخواهی آلبرایت» و آزادی های محدود اجتماعی است. مردم ایران همیشه عادت کرده اند که از فردا بهراسند و امروز را با دیروز مقایسه کنند. فردا برایشان غافلگیر کننده و غیر قابل پیش بینی و، در نتیجه، اضطراب آور است. دیروز اما در ذهن هاشان همواره راه افراط و تفریط را بازی می کند. «دیروز خوب» از بدی هایش پاک می شود و «دیروز بد» صد چندان هراسناک می شود. در واقع همین عامل موجب شده که مردم ما دوران پس از انقلاب را با پیش از آن مقایسه کنند و حکومت پادشاهی را بسا بهتر از آنکه واقعاً بود به یاد آورند. روزگار خاتمی نیز اکنون شبیه روزگار شاه شده است. مهم نیست که قتل های زنجیره ای در زمان او رخ داد، یا بسته شدن فله ای مطبوعات، یا حصر خانگی آیت الله منتظری، یا وجود «دولت موازی» یا اقرار به اینکه رئیس جمهور در ایران تدارکچی ولی فقیه است.

خاتمی اکنون معرف روزگاری خوش است، همانگونه که رضا پهلوی نیز بیشتر ایستاده بر سکوی همین نگاه نوستالژیک به گذشتهء پیش از انقلاب است که مطرح می شود؛ با این تفاوت که بازگشت به روزگار خاتمی آسان و ممکن است حال آنکه برای بازگشت به روزگار پهلوی کل رژیم باید فرو بپاشد و این امر - بخاطر اهمال چهار سالهء اپوزیسیون - اکنون دیگر به آسانی ممکن نیست.

7. بنظر من، در انتخابات آینده، سید محمد خاتمی بهترین و مهمترین شانس رژیم است و انتخابات با نامزدی او می تواند با کمترین خطرات و صدمات برای رژیم برگزار شود. این را منطق روزمره و ساده به من می گوید؛ هرچند که این رژیم نشان داده است که در اغلب مواقع از همین نوع منطق نیز عاری است. و اگر چنین نبود چه داعی داشت که نگذارد مهندس موسوی رئیس جمهور ایران شود و کشور را به «دوران طلایی امام» برگرداند؟ می دانم که البته در این میان مسائل روانشناختی «رهبر» نیز در کار بوده اند. خامنه ای هرگز دل خوشی از قوم و خویش نسبی اش نداشت و شاید اندکی هم از او می ترسید، حال آنکه خاتمی همواره گریهء ملوس ولی فقیه بوده و هرگز خیال سرکشی نداشته است. اینکه اخیراً انتشار عکس های بدون عبا و عمامهء خاتمی هم رایج شده امری اتفاقی نیست و حکم همان کورش با چفیه و عقال را دارد که احمدی نژادیون به میان آورده اند.

باری، می خواهم بگویم که دیگر مرا امیدی به دوران پیش از برگزاری انتخابات نیست. حتی فکر می کنم دست زدن به ایجاد نهادهای آیکی اپوزیسیون در فاصلهء امروز و انتخابات تنها به ناامید کردن هرچه بیشتر مردم داخل کشور تمام می شود. نهادهای سرتاسری باید زمانی بوجود آیند که بتوانند خود را شناسانده، اعتماد مردم را جلب کرده، و توان دخالت در جریانات سیاست داخلی کشور را دارا باشند. نهادهای ائتلافی بی رمق و فرمایشی، که نیامده رهسپار شکست و فراموشی می شوند، کارکردی اگر داشته باشند صرفاً ندا دادن به داخل کشور است که «امیدتان را به ما نبندید، از این امامزاده معجزی بر نمی خیزد». و آیا یکی از کارکردهای عوامل نفوذی رژیم در اپوزیسیون در راستای همین مقصود نبوده است؟

اما آیا می توان گفت که مهلت چهار سالهء دیگری در راه است؟ آیا می توان امیدوار بود که اپوزیسیون قادر خواهد بود که در آیندهء پس از انتخابات داخل کشور تکانی بخود دهد و، با درس آموزی از آنچه در چهار سال گذشته نکرده است، جبران مافات نماید؟ من پاسخ روشنی به این پرسش ندارم اما می دانم که خیلی ها باید خود را برای بازنشسته شدن در فردای انتخابات ایران آماده کنند؛ چرا که با این انتخابات «تاریخ مصرف» آنها و تئوری های ورشکسته ای همچون «وادار کردن رژیم به انجام انتخابات آزاد» نیز به سر خواهد آمد؛ بخصوص اگر رژیم بتواند خاتمی را از صندوق ها بیرون آورد و ثابت کند که انتخاباتی آزاد و شورای نگهبان پسند انجام داده است.

محمدرضا شاه سی و پنج سال سلطنت کرد؛ اما فقط پنج سالی قبل از سقوط اش بود که دست به تشکیل حزب رستاخیز زد و، به خیال خود، مبانی دیکتاتوری خاندان اش را تحکیم بخشید. نتیجه را هم دیدیم. یعنی، باید پذیرفت که در طول پنج سال هم می توان از اوج رفعت به حضيض ذلت فرو افتاد. حکومت اسلامی هم این چهار سال گذشته را با دلهره گذرانده و شبح پیدایش یک آلترناتیو گسترده، که

در آن جمهوریخواه و پادشاهی خواه، فدرالیست و اهل عدم تمرکز، چپ و راست و میانه، در راستای اضمحلال حکومت اسلامی و استقرار حاکمیت ملی و حکومتی سکولار دموکرات و ضد تبعیض، دست به دست هم داده و خلاء هدایت مبارزات را پر کنند خواب از چشم اش ربوده بود. اما اینک خود را برای نمایشی، بی موی دماغ آلترناتیو، آماده می کند.

در این میان، «داستان شکست ما» در راستای «آلترناتیوسازی» بهنگام و پیش از فرا رسیدن موعد انتخابات می تواند برای نسل جوان تر درس های مهمی را با خود داشته باشد. ما به جنبش سبز پاسخی درخور ندادیم و در آزمایش تاریخ رفوزه شدیم. اما رفوزگی راه و رسم مبارزه نیست. جنگاوران می دانند که هر جنگ شامل نبردهای بسیار است و شکست در یک نبرد ربطی به پیروزی در کل جنگ ندارد. ما نیز حکومت اسلامی را ذات تاریکی و وحش می دانیم و با آن سر جنگ داریم. باخت در این نبرد چهار ساله فقط کار ما را سخت تر می سازد اما می توان یقین کرد که احمدی نژاد اگر آخرین رئیس جمهور این رژیم نباشد ما می توانیم و باید که این افتخار را به خاتمی ببخشیم، یا به هرکس که دو ماه دیگر دست ولی فقیه او را از صندوق شعبدهء انتخابات استصوابی اش بیرون کشد.

من احساس می کنم که در فردای انتخابات روزگار تازه ای برای اندیشه های سکولار دموکراسی آغاز می شود که در آن از عنصر مخرب اصلاح طلبی خبری نیست؛ چرا که آنها به «مشروطه» ی خود رسیده اند و حتی جرأت دم زدن از خواستاری انتخابات آزاد را هم نخواهند داشت.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعهء آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>